ارتداد

فطری و معیار آن

سید جواد ورعی

بسم الله الرحمن الرحیم

ارتداد فطری و معیار آن

نویسنده:

جواد ورعی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

ارتداد فطری و معیار آن ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

اشاره ----- ۷

تعریف مرتد فطری و مرتد ملی ----- ۸

اقسام مرتد ----- ۸

اشاره ----- ۸

روایات مسأله ----- ۹

اشاره ----- ۹

روایت ۰۱ ----- ۱۰

روایت ۰۲ ----- ۱۵

روایت ۰۳ ----- ۱۷

روایت ۰۴ ----- ۱۷

روایت ۰۵ ----- ۱۷

روایت ۰۶ ----- ۱۸

روایت ۰۷ ----- ۱۹

روایت ۰۸ ----- ۲۰

روایت ۰۹ ----- ۲۰

روایت ۱۰ ----- ۲۰

روایت ۱۱ ----- ۲۰

جمع بندی و نتیجه گیری ----- ۲۰

موجبات ارتداد ----- ۲۸

تعریف ضروری دین ----- ۳۱

اشاره ----- ۳۱

چرا منکر ضروری کافر است، دلیل مسأله چیست؟ ۳۲
دلایل مسأله ۳۳
اشاره ۳۳
بررسی اجماع ۳۳
روایات مسأله ۳۶
اشاره ۳۶
روایت ۰۱ ۳۶
روایت ۰۲ ۳۷
پاورقی ۳۷
درباره مرکز ۴۹

ارتداد فطری و معیار آن

مشخصات کتاب

مولف:سید جواد ورعی

اشاره

در بخش اول این نوشتار، ارتداد در لغت و قرآن مجید مورد بحث قرار گرفت. استاد محترم بر این عقیده بودند که آیات قرآن کریم ناظر به ارتداد فکری که در اعصار بعد از نزول قرآن، در میان مسلمانان ظهور کرد، نیست، از این رو احکام ارتداد که در کتب فقهی مورد بحث و بررسی قرار گرفته، معمولاً با استناد به روایات انجام می گیرد. لذا دقت و تأمل در روایات مسأله اهمیت به سزایی دارد. در این قسمت ضمن تعریف ارتداد و اقسام مرتد، برای کشف ملاک و ضابطه ارتداد فطری به سراغ روایات رفته و به دقت آنها را مورد تأمل و بررسی قرار داده اند و در ادامه تحت عنوان موجبات ارتداد، به بحث از (ضروری دین) پرداخته اند. در این بخش نیز پس از ارائه تقریری از مباحث فقهی معظم له، توضیحات و ملاحظاتی در پایان افزوده شده تا آنکه خواننده محترم با سیر بحث و آرای فقهای عظیم الشأن در این زمینه آشنا گردد. قابل ذکر است که در هر یک از مباحث یاد شده، معمولاً به مسائل اساسی توجه شده، و از پرداختن به فروعی که در کتب مبسوط فقهی به چشم می خورد، صرف نظر گردیده است. قبل از ورود به بحثِ (روایات باب ارتداد)، بیان یک مقدمه در تعریف ارتداد و اقسام آن ضرورت دارد. در فقه امامیه مرتد دو قسم است: فطری و ملّی، که هر کدام احکام جداگانه ای دارد، ولی در فقه اهل سنت با اینکه گاهی از فطری نام برده می شود و گاهی از ملّی، دارای حکم یکسانی هستند.

.[۱]

تعریف مرتد فطری و مرتد ملی

معروف این است که هر کس پدر و مادرش یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه او مسلمان باشند و این فرزند متولد شود، سپس از اسلام رو بگرداند، (مرتد فطری) است. و هر کس پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه او کافر باشند و او متولد شود، سپس مسلمان شده و دوباره از اسلام برگردد، (مرتد ملّی) است. اما با مراجعه به کلمات فقهاء اختلافاتی در تعریف مرتد به چشم می خورد؛ برخی اسلام والدین یا یکی از آنان را (هنگام انعقاد نطفه) در تعریف مرتد فطری معتبر دانسته اند و بعضی (هنگام ولادت فرزند) را معتبر شمرده اند. [۲] چنانکه بعضی از فقهاء (مسلمان بودن فرزند را هنگام بلوغ) شرط صدق ارتداد فطری دانسته اند به طوری که اگر قبل از بلوغ کافر شود و کفرش تا زمان بلوغ ادامه یابد، سپس مسلمان شود و بار دیگر کافر گردد، مرتد فطری نیست. [۳] از این رو، بررسی این مسأله با عنایت به روایات لازم به نظر می رسد.

اقسام مرتد

اشاره

طفلی که به دنیا می آید هنگام انعقاد نطفه، پدر و مادرش یا هر دو مسلمانند یا هر دو کافرند یا یکی مسلمان است و دیگری کافر. هر یک از اقسام سه گانه فوق، دارای سه قسم انـد زیرا طفل هنگام تولد نیز، پدر و مادرش یا هر دو مسلمانند یا هر دو کافرند یا یکی مسلمان است و دیگری کافر، بنابراین مجموعاً نُه قسم خواهد بود. هر یک از اقسام نه گانه فوق نیز دارای دو قسم اند، زیرا کودک پس از تولد و قبل از ارتداد، در هنگام بلوغ، یا مسلمان است

یا کافر، پس در مجموع هجده قسم است [۴] که برخی مرتد فطری اند و برخی مرتد ملّی، برای آنکه مشخص شود کدام یک فطری است و کدام یک ملّی، باید ضابطه و معیار فطری و ملّی مشخص شود. آیا اسلامِ والدین (حین الانعقاد) ملاک است یا (حین الولاده)؟ آیا اسلامِ فرزند (حین البلوغ) هم برای ارتداد فطری ملاک است یا نه؟ در میان اقسام هجده گانه فوق، حکم دو قسم از آنها روشن است: ۱ کسی که پدر و مادر او هنگام انعقاد نطفه اش، هر دو مسلمانند و تا زمان تولد او نیز مسلمان باقی می مانند، فرزند نیز پس از تولد تا هنگام بلوغ مسلمان است، سپس از اسلام روگردان می شود، به اتفاق همه علماء، (مرتد فطری) است. ۲ کسی که پدر و مادر او هنگام انعقاد نطفه اش، هر دو کافرند و تا زمان تولد او نیز کافر باقی می مانند، فرزند نیز هنگام بلوغ کافر است، به تعبیر حضرت امام (کافر اصلی) است که اگر پس از بلوغ مسلمان شد و دوباره کافر گشت، به اتفاق همه علماء (مرتد ملّی) است. اما سایر اقسام بنابر مبانی مختلف، در اینکه فطری شمرده شود یا ملّی، متفاوت اند. باید ملاک و ضابطه را از روایات به دست آوریم.

روایات مسأله

اشاره

روایات باب ارتداد فراوان است که در یک دسته بندی کلی، هشت گروهند؛ یک دسته مربوط به مجازاتِ مرتد فطری است. در این دسته یکی (صحیحه)، یکی (موثقه) و بقیّه یا ضعیفند یا مرسل یا مجعول، ولی مرحوم آقای خوئی بعضی از آنها را (معتبره) تعبیر کرده اند. به نظر ما فقه

الحدیث این روایات اهمیت زیادی دارد، چون گاهی احساس می شود که روایت ظاهر در یک معناست ولی فقهاء و اعاظم (رضوان اللّه علیهم اجمعین) مطلب دیگری برداشت کرده اند.

روایت ۰۱

محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید قال: قرأت بخطّ رجل الی ابی الحسن الرضا(ع): رجل ولد علی الاسلام ثم کفر و اشرک و خرج عن الاسلام هل یستتاب او یقتل ولایستتاب؟ فکتب(ع): یقتل. [۵] . روایت در (استبصار) با این عبارت همراه است: (فامّا المرأه اذا ارتدّت فانّها لا تقتل علی کل حال بل تخلّد فی السجن ان لم تتب). روایت از نظر سند صحیحه است و از دلایل تعیین کننده در بحث ماست. برای به دست آوردن ملاک مورد نظر در مرتد فطری، باید در تعبیر (ولد علی الاسلام) تأمل کرد. (ولد علی الاسلام) به چه معناست؟ آیا اگر پدر یا مادر (حین الانعقاد) مسلمان باشد ولی پس از مدتی کافر شود به طوری که هنگام تولد فرزند کافر شده باشد، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسلمان باشند، ولی مانند بسیاری از ایرانیانی که امروزه در کشورهای دیگر دنیا زندگی می کنند و تنها نامی از اسلام شنیده اند اما هیچ گونه اطلاعی از معارف و احکام آن ندارند و تنها مسلمان شناسنامه ای محسوب می شوند، و فرزندی به دنیا آورند (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسلمان بوده و از اسلام هم اطلاع کافی داشته باشند و به احکام آن نیز ملتزم باشند ولی در محیطی غیر اسلامی زندگی کنند و در همین محیط فرزندی به دنیا

آورند، (ولد علی الاسـلام) صدق می کند؟ اگر پدر و مادر مسـلمان واقعی بوده و در محیطی اسـلامی زندگی کنند و فرزندی به دنیا آورند، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟ به نظر ما در میان احتمالات فوق، تنها در احتمال اخیر به طور قطع (ولد علی الاسـلام) صـدق می کنـد ولی احتمالات دیگر به هر میزان که از این صورت و فرض فاصـله بگیرند، به همان نسـبت در صدق تعبیر فوق تردید پیش می آید و تضـعیف می شود. (ولد علی الاسـلام) مانند تعبیر روایت معروف (کل مولود یولد علی الفطره و کان ابواه یهوّدانه او ینصّرانه) [۶] و آیه شریفه (فطره اللّه التی فطر الناس علیها) است. آیا پدر و مادری که تنها نام مسلمانی بر خود نهـاده انـد ولی از معـارف و احکـام اسـلام بیگانه انـد، و در محیط کفر زنـدگی می کننـد،و فرزنـدی به دنیا می آورنـد، فرزنـدشان به حکم این روایت حتماً مسـلمان خواهـد بود مگر آنکه پدر یا مادر، او را یهودی یا نصـرانی کنند؟ به نظر ما چنین نیست و تعابیری چون (یولد علی الفطره)، (ولد علی الاسلام) و (فطره اللّه التی فطر الناس علیها) بر این شخص صدق نمی کند. صاحب جواهر (ولـد علی الاسـلام) را بر کسـی حمل کرده که یکی از والـدینش هنگام انعقاد نطفه او مسـلمان باشد، و بر این مطلب نیز اصـرار دارد، زیرا غالباً پدر یا مادری که حین الانعقاد مسـلمان است، حین الولاده نیز مسلمان است و به ندرت کسی را می توان یافت که پس از انعقاد نطفه، کافر شود. [۷] . البته فرض اینکه مادر مسلمان باشد ولی

پـدر کافر، و فرزندی به دنیا آید و به مادر مسـلمان ملحق شود، تنها در وطی به شـبهه ممکن است، زیرا با فرض مسـلمان بودن زن، شوهر نمی توانـد کافر باشـد. سؤال: چرا اسـلام یکی از پدر یا مادر کافی شـمرده می شود؟ آیا صدق (ولد علی الاسـلام) منوط به اسلام والدین نیست؟ فقهاء پاسخ می دهند: اگر پدر و مادر هر دو کافر باشند، فرزندشان کافر تبعی است و اگر هر دو مسـلمان باشـند، فرزندشان مسلمان تبعی است و اگر یکی مسلمان باشد و دیگری کافر، فرزند به اشرف الابوین ملحق می شود که مسلمان است. ما این مطلب را در پاسخ قبول داریم ولی آن را قرینه ای بر معنای مورد نظر فقهاء از (ولد علی الاسلام) نمی دانیم. به نظر ما تعبیر (ولـد علی الاسـلام) بر کسـی صـدق می کند که هنگام تولدش، پدر و مادر هر دو مسـلمان باشـند، و در محیط اسـلامی هم به سر برند. در ادامه حضرت می فرمایند: (ثم کفر و اشرک و خرج عن الاسلام)، مراد از این تعبیر چیست؟ به نظر می رسد که نوعی تفنّن در عبارت باشد، و مقصود این است که شـخص از دایره اسلام خارج شود، اعم از اینکه به دین دیگری بگرود یـا نه؟ آیـا اگر قبـل از بلوغ کـافر شود و بـا حـالت کفر بـالغ گردد، این تعبیر صـدق می کنـد یـا بایـد بـا حالت مسـلمانی بالغ شود، سپس از اسلام خارج گردد، تا این تعبیر صدق کند؟ نکته دیگر آنکه به چه کسی گفته می شود: (ثم کفر و اشرک و خرج عن الاسلام)؟ آیا بر کسی

که در وجود خدا یا صفات و افعال او دچار شک و تردید شود بدون آنکه کلمه ای بر زبان آورد، صدق می کند؟ به کسی که نعوذ باللّه به عدم وجود خدا یا صفات و افعال او یقین پیدا کند بدون آنکه ابراز نماید، اطلاق می شود؟ به کسی که شک یا یقین خود را ابراز کند ولی هیچ گونه تبلیغ و ترویجی از اعتقادات یا شبهات خود به عمل نیاورد، گفته می شود؟ بر کسی که پس از شک و تردید یا یقین به عدم وجود خدا آن را ابراز کند و بی اعتقادی خود را نیز ترویج نماید، صدق می کند؟ به نظر ما روایت شامل دو صورت اخیر می شود، ولی صدق (کفر و اشرک و خرج عن الاسلام) بر دو صورت اول مورد تردید است، اگر با تحقیق و تفحص متوجه شدیم که شخصی از اعتقاد و ایمان به خدا روگردان شده، بدون آنکه بر زبان آورد (صورت دوم) یا دچار شک و تردید شده (صورت اول) تعبیر فوق صدق نمی کند. قرینه اش آن است که راوی سؤال می کند: (هل یستتاب؟) روشن است که بازگشت از عقیده خویش یا دچار تردید در اعتقاد خویش شدن بدون آنکه انسان ابراز نماید، قابل استتابه نیست. عقیده با علل و عواملی به وجود می آید و با علل و عواملی هم از دست می رود، لذا قابل استتابه و توبه دادن نیست. آنچه قابل استتابه و توبه دادن یا امتناع از توبه است، اظهار عقیده است. کسی با گفتن (استغفر اللّه) عقیده سابق را به دست

نمی آورد و عقیده جدید را از دست نمی دهد. بلکه از اظهار و ابراز کفر توبه می کند. پس مراد از (کفر و اشرک و خرج عن الاسـلام) در روایت، (از دست دادن عقیـده و اظهـار و ابراز) آن است. (عقیـده) امری بـاطنی است (و لا ـیُعلم الاّ ـ من قبله). اگر کسی شهادتین بر زبان جاری کرد تا وقتی که اظهار بازگشت از اسلام نکرده، ما وظیفه داریم او را مسلمان بدانیم حتی اگر در دل خود تردیـدهایی داشـته باشـد و حتی حرام است که از او سؤال کنیم آیـا اعتقـاد قلبی داری یـا نه؟ قرآن کریم می فرمایـد: (ولاتقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا.) [۸] . بعضـی از فقها همچون ابوالصلاح حلبی و ابن زهره این جمله از روایت را (اَظْهَرَ) معنا کرده انـد که یا ابراز قولی است یا ابراز عملی [۹] ، ولی بعضـی دیگر (قلباً او لساناً او عملاً) تفسیر کرده اند [۱۰] و به نظر مـا صورت بـدون مُبرز قولی یـا عملی مشـمول این روایت نیست. بنابراین در روایت، اولاً: (ولـد علی الاسـلام) بر کسـی صـدق می کنـد که اگر کاری به او نداشـته باشـند، مسـلمان می شود و چنین فردی باید در محیط اسـلامی یا لااقل در خانواده مسـلمان به دنیا بیاید و تنها اسـلام احد الابوین کافی نیست. ثانیاً: (کفر و اشـرک و خرج عن الاسـلام) بر کسی صدق می کند که علاـوه بر بی اعتقـادی، آن را ابراز نمایـد و بی اعتقادی او مبرز قولی یا عملی به همراه داشـته باشـد. بنابراین معنا: ۱ ما حق نداریم تفتیش عقاید کنیم، زیرا اظهار شهادتین کافی است تا

احکام اسـلام بر شخص جاری شود، چون ترک نماز یا روزه یا حج سبب خروج از اسلام نمی شود. ۲ حق نداریم به کسی که شهـادتین را بر زبـان جـاری کرده، بگـوییم از ترس مسـلمان شـدی، چون تعـبیر روایت (خرج عن الاسـلام) است که ظهور در خروج اختیاری دارد. و همینطور اگر کسی اظهار اسـلام کرده نمی توانیم او را تکـذیب کنیم. حقیقت این است که اسـلام در طول تاریـخ گرفتار دو گروه بوده است؛ گروهی که چهره اسـلام را خشن معرفی کرده اند و گروهی که در نقطه مقابل مدعی شده اند که به حکم آزادی فکر و عقیده نباید حکم قتل درباره کسی جاری کرد.

روایت ۰۲

محمـد بـن یعقـوب عن علی بن ابراهیم و عن عـده من اصـحابنا عن سـهل بن زیـاد و عن محمـد بن یحیی عن احمـد بن محمد جمیعا عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن عمار الساباطی قال: سـمعت ابا عبداللّه(ع) یقول: کل مسـلم بین مسـلمین ارتدّ عن الاسـلام و جحـد محمـداً(ص) نبوّته و کـذّبه، فان دمه مباح لمن سـمع ذلک منه و امرأته بائنه منه (یوم ارتـدّ) و یقسّم ماله علی ورثته و تعتدّ امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله ولایستتیبه. [۱۱] . (سهل بن زیاد) در سند روایت مورد بحث است ولی درباره اش گفته انـد: الامر فی سـهل سـهل و روایاتش را پـذیرفته اند. عمار ساباطی نیز با آنکه فطحی مذهب است، مورد اعتماد و وثوق است ولی چون عرب نبوده، معمولاً روایاتش دارای اضطراب متن است و یکی از آنها همین روایت است. اضطراب در (کل مسلم بین مسلمین) است.

آیا کلمه (مسلمین) بدون (ال) صحیح است؟ باید به صیغه جمع تلفظ کرد یا مثنی؟ مجلسی اول می گوید: در یک نسخه قدیمی از روایت (کل مسلم ابن مسلم) ضبط شده، ولی اگر (مسلمین) باشد باید به صیغه تثنیه خوانده شود گرچه برخلاف مشهور است. صاحب جواهر (کل مسلم بین مسلم) نقل کرده است. در میان نقلهای مختلف که اشاره شد، اگر نقل کتب اربعه را که (مسلم بین مسلمین) است، مقدم بداریم، به نظر ما دلیلی بر غلط بودن کلمه (مسلمین) بدون (ال) وجود ندارد، هرچند برخی آن را غلط شمرده اند. حال، اگر به صیغه مثنی قرائت شود یعنی از پدر و مادر مسلمان متولد شود، در این صورت با فتاوای فقهاء که اسلام احد الابوین را در صدق ارتداد کافی دانسته اند، سازگار نخواهد بود. و اگر به صیغه جمع قرائت شود یعنی در محیط اسلامی به دنیا بیاید، سپس کافر شود. اگر نسخه مرحوم مجلسی صحیح باشد، اشکال این است که اگر کسی مادرش مسلمان و پدرش کافر باشد، (ابن مسلم) بر او صدق نمی کند، در حالی که فقهاء در صدق ارتداد، اسلام یکی از والدین را کافی شمرده اند هرچند مادر باشد. نکته دیگر مربوط به تعبیر (جحد و کذّب) است، آیا درباره کسی که صرفاً در اعتقاداتش شک می کند یا به طور یقین اعتقادش را از دست می دهد، چنین تعبیری صدق می کند؟ به نظر ما شمول چنین تعابیری نسبت به چنین فردی مشکل است. نکته دیگری که در روایت به چشم می خورد اینکه (فانّ دمه مباح لمن سمع ذلک منه) یعنی هر کسی که

مستقیماً ارتداد شخص را بشنود می تواند او را بکشد، ولی اگر نتواند در محکمه اثبات کند، قصاص می شود. مثل اینکه مردی به خانه بیاید و مرد بیگانه ای را با همسرش در حال انجام عمل قبیحی ببیند نعوذ باللّه می تواند آنها را بکشد ولی چنانچه نتواند جرم آنها را اثبات کند، او را می کشند. ولی در ذیل روایت، آن را وظیفه حاکم شمرده و می گوید: (علی الامام ان یقتله ولایستتیبه). در میان روایات مرتد فطری، دو روایت فوق معتبرترین روایات است. به نظر ما از این روایات استفاده شد که اسلام شناسنامه ای والدین برای صدق ارتداد کافی نیست ولی ندیدم احدی از فقها این فرد را از تحت این روایات خارج کند، جز محقق اردبیلی [۱۲] که در (مجمع الفائده والبرهان) می گوید: (اگر پدر و مادر مسلمان با بصیرت باشند، فرزندشان را تعلیم کنند و نصیحت نمایند ولی گوش نکند و کافر شود، مرتد فطری خواهد بود) پس به نظر ایشان هم مسلمان شناسنامه ای کافی نیست.

روایت ۰۳

عن امیرالمؤمنین(ع) امر بقتل المرتد وقال: من ولد علی الاسلام فبدّل دینه قتل ولم یستتب. [۱۳] . این روایت مرسل است و از کتاب دعائم الاسلام نقل شده است.

روایت ۰۴

روینا عن ابی عبداللّه(ع) ان امیرالمؤمنین کان یستتیب الزنادقه ولایستتیب من ولد فی الاسلام.... [۱۴] . این روایت نیز مرسل است و در دعائم الاسلام نقل شده است. مراد از زنادقه می تواند کسی باشد که ابتدا مسیحی یا یهودی بوده، سپس مسلمان شده و دوباره کافر می شود، لذا با مرتد ملّی نیز که استتابه می شود، سازگار است. در ذیل روایت آمده که حضرت به شهادت دو نفر که می گفتند: کافر شده، اعتنا می کرد هرچند هزار نفر در نقطه مقابل بگویند: کافر نشده است، این مطلب طبق قاعده است چون شهادت دو نفر (شهادت بر اثبات) است و شهادت هزار نفر، (شهادت بر نفی) است و این دو هیچ گونه تعارضی با هم ندارند. ممکن است دو نفر که به کفر او شهادت داده اند، ارتداد او را مشاهده کرده باشند، ولی هزار نفر کفر گویی و ارتداد او را ندیده باشند.

روایت ۰۵

محمد بن یعقوب عن عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن النضربن سوید عن القاسم بن سلیمان عن عبید بن زراره عن بعض اصحابه عن ابی عبداللّه(ع) فی الصبی یختار الشرک و هو بین ابویه، قال: لایترک و ذاک اذا کان احد ابویه نصرانیّاً. [۱۵] . امام می فرمایند: فرزندی که یکی از والدینش مسلمان و دیگری نصرانی است، آنکه مسلمان است باید مراقبت کند و او را رها نکند که مشرک شود. اگر پدر و مادر هر دو مسلمان باشند و فرزند با آنها زندگی کند، معمولاً مشرک نمی شود مگر آنکه از خانه فرار کند و منحرف شود. مجلسی

اول نیز همینطور معنا کرده و می گوید: (نصرانیاً) یعنی یکی از آنها مسیحی و دیگری مسلمان است و فرزند تابع اشرف الابوین است، یعنی مسلمان تبعی است ولی هنگام بلوغ شرک اختیار می کند. [۱۶] . فیض کاشانی نیز می گوید: (قوله ذاک اشاره الی اختیار الشرک) و این در صورتی است که یکی از والدین مسلمانند. [۱۷] قاسم بن سلیمان در سند روایت مجهول است.

روایت ۰۶

محمد بن یعقوب عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن غیر واحد من اصحابه عن ابان بن عثمان عن بعض اصحابه عن ابی عبداللّه(ع) فی الصبّی اذا سبّ فاختار النصرانیه و احد ابویه نصرانی (او مسلمین) قال: لایترک و لکن یضرب علی الاسلام. [۱۸] . معنای ابتدایی روایت آن است کودکی که جوان شده و مسیحیت را انتخاب می کند در حالی که یکی از والدین او مسیحی و دیگری مسلمان است یا هر دو مسلمانند، نباید به حال خود رها شود، باید تأدیب شود تا اسلام را اختیار کند. ولی این معنا برخلاف روایات دیگر و فتاوای فقهاست چون چنین کسی محکوم به قتل است و باید می فرمود: (لایترک و یقتل) مگر آنکه کسی برای رهایی از این اشکال موضوع را کودکی بداند که در آستانه سن بلوغ است (مراهق) نه کودکی که جوان شده، از این رو به جای کشتن، تأدیب می شود. مشکلی که وجود دارد آنست که روایت درباره مرتد فطری است و مرتد فطری استتابه نمی شود و بدون استتابه محکوم به اعدام است. مگر اینکه کسی بگوید قبل از بلوغ استتابه می شود و چنانچه نپذیرفت،

پس از آن کشته می شود. به هر حال دلالت روایت مشکل است.

روایت ۰۷

محمد بن علی بن الحسین قال: قال علی(ع) اذا اسلم الاب جرّ الولد الی الاسلام فمن ادرک من ولده دعی الی الاسلام فان ابی قتل و ان اسلم الولد لم یجرّ ابویه ولم یکن بینهما میراث. [۱۹] . این روایت از نظر سند ارسال دارد. معنای روایت این است که اگر پدر مسلمان شد، فرزند نیز مسلمان تبعی است، وقتی بالغ شد او را به اسلام دعوت می کنند، اگر ابا کرد، کشته می شود. چون مسلمانِ تبعی است، و ارتداد فطری نیز، هم بازگشت از اسلام واقعی است و هم باز گشت از اسلام تبعی. حال، اگر پدری پس از تولد فرزند مسلمان شود، با توجه به اینکه هنگام انعقاد نطفه و تولد فرزندش کافر بوده و فرزندش کافر تبعی است، چگونه می توان حکم مرتد فطری را درباره او جاری کرد؟ ممکن است پاسخ داده شود که لازم نیست پدر حین الانعقاد یا حین الولاده مسلمان باشد، همین که قبل از بلوغ فرزند، مسلمان شود، فرزند نیز به تبع او مسلمان می شود، ولی این سخن نه با روایات سازگار است، نه با فتاوای فقها. ارتداد ملّی نیز در صورتی بر این شخص صدق می کند که اسلام تبعی را مثل اسلام حقیقی صدق ارتداد کافی بدانیم، چون مرتد ملّی کسی است که (بلغ و اسلم و ارتدّ). فرد مورد نظر در روایت قبل از بلوغ اسلام تبعی بوده و بالغ شده و چون اسلام را نپذیرفته تا مسلمان حقیقی شود، مرتد است. از هیچ یک از پنج روایت

اخیر ملاک مرتد فطری مبنی بر اینکه یکی از والدین حین الانعقاد مسلمان باشند، استفاده نمی شود.

روایت ۰۸

محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن العمرکی بن عسلی عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن قال: سألته عن مسلم تنصّر، قال: یقتل ولایستتاب، قلت: فنصرانیٌّ اسلم ثم ارتد قال: یستتاب فان رجع والاّ قتل. [۲۰] . این روایت از نظر سند صحیح است و در کتب اربعه نقل شده است و هم حاوی حکم مرتد فطری است و هم حکم مرتد ملّی.

روایت ۰۹

عن علیّ(ع): انه کان یستتیب المرتدّ اذا اسلم ثم ارتدّ، و یقول: انما یستتاب من دخل دیننا ثم رجع عنه، فامّا من ولد فی الاسلام فانّا نقتله ولا نستتیبه. [۲۱] . این روایت مرسل است و حکم مرتد فطری و ملی را بیان کرده است.

روایت ۱۰

الشیخ الطوسی باسناده عن الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی رفعه قال: کتب عامل امیرالمؤمنین(ع) الیه: انی اصبتُ قوماً من المسلمین زنادقه، و قوماً من النصاری زنادقه، فکتب الیه: امّا من کان من المسلمین ولد علی الفطره ثم تزندق فاضرب عنقه ولاتستتیبه، ومن لم یولد منهم علی الفطره فاستتبه فان تاب، والاّ فاضرب عنقه واما النصاری فما هم علیه اعظم من الزنادقه. [۲۲] . زندیق به کسی گفته می شود که ملحد باشد اعم از اینکه منکر خدا باشد یا مشرک باشد. [۲۳] جمله اخیر روایت نیز مورد بحث قرار گرفته که مقصود امام(ع) چیست؟ نصاری اهل کتابند ولی زنادقه به چیزی معتقد نیستند، آیا بیشتر بودن ضررشان به خاطر آن است که چون دارای حکومت و انسجامند یا مردم را بیشتر به خود جذب می کنند؟ به هر معنایی باشد، از محلّ بحث ما خارج است.

روایت ۱۱

الجعفریات: اخبرنا عبداللّه، اخبرنا محمد، حدثنی موسی قال: حدثنا ابی عن ابیه عن جدّه جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه: (ان علیاً (ع) کان یستتیب الزنادقه ولایستتیب من ولد فی الاسلام و یقول: انما نستتیب من دخل فی دیننا ثم رجع عنه، اما من ولد فی الاسلام فلا نستتیبه). [۲۴] .

جمع بندی و نتیجه گیری

همانطور که ملاحظه می شود در روایات یازده گانه فوق تعابیر مختلفی بکار رفته است، حال چگونه باید ملاک مرتد فطری را از این روایات با تعابیر گوناگون به دست آورد؟ تعابیر روایات چنین بود: روایت۱: ولد علی السلام روایت۲: مسلم بین مسلمین روایت۳: ولد علی الاسلام روایت۴: من ولد فی الاسلام روایت۵: یختار الشرك و هو بین ابویه روایت۶: احد ابویه نصرانی (او مسلمین) روایت۷: اذا اسلم الاب جرّ الولد الی الاسلام روایت ۸: مسلم تنصّر روایت ۹: من ولد فی الاسلام روایت۱۰: من کان من المسلمین ولد علی الفطره روایت۱۱: من ولد فی الاسلام در هیچ یک از روایات تعبیر (مرتد فطری)

نیامـده است. درباره تعابیری چون (ولـد علی الاسـلام)، (ولـد فی الاسـلام) و (ولد علی الفطره) در توضـیح روایتِ اول مفصـلاً بحث کرده و نظر خود را بیان کردیم. صاحب جواهر از سخن مرحوم جزایری که (حین الولاده) را ملاک قرار داده، استعجاب می کند ولی به نظر ما هیچ گونه اسـتعجابی ندارد، زیرا تعابیر ظهور در همین معنا دارد یعنی پدر و مادر یا یکی از آنان هنگام تولد مسـلمان باشند، در حالی که برای اسلام در هنگام انعقاد نطفه از این تعابیر استفاده نمی شود. به نظر ما تعبیر (ولد) اگر در بعضی از موارد مثل (ولد

علی فراش ابیه) بر (تکوّن) حمـل می شود، به خـاطر وجود قرینه است زیرا اگر نتوان واژه ای را بر معنای حقیقی حمل کرد، به ناچـار به خاطر وجود قرینه بر معنای مجازی حمل می کنیم ولی در مورد بحث ما اصـراری بر اینکه (وُلِدَ) را بر معنای مجازی یعنی حین الانعقاد حمل کنیم، وجود نـدارد. پس تعبیر (وُلِدَ علی الاسـلام) ظاهر در این است که پدر و مادرش هنگام تولد او مسـلمان باشـند، ولی چون چند روایت داشتیم مثل روایات پنجم، ششم و هفتم که اسلام یکی از آنان را کافی دانسته، به قرینه این چنـد روایت، اسـلام یکی از والدین هنگام ولادت برای تحقق ارتداد فطری کافی است. بنابرای: ۱) اگر هنگام انعقاد نطفه پـدر و مادر هر دو مسـلمان باشـند و تا هنگام ولادت فرزند مسـلمان باقی بمانند و فرزندشان پس از سن بلوغ شـهادتین بر زبان جـاری کنـد، سـپس کافر شود، یقیناً مرتـد فطری است. ۲) اگر در فرض فـوق یکی از والـدین هم مسـلمان باشـند به قرینه سـه روایت فوق و به ضرورت فقه شیعه، باز هم فرزند مرتد فطری است. ۳) اگر هر دو مسیحی یا یهودی یا کافر بودند ولی پس از انقعاد نطفه فرزندشان قبل از تولد، مسلمان شدند یا لااقل یکی از آنها مسلمان شد، ظاهراً (وُلِدَ علی الاسلام) صدق می کند، و مرتد فطری است. ولی اگر اسلام حین الانعقاد شرط باشد، چنین فردی مرتد ملّی است. ۴) اگر هر دو مسیحی یا یهودی یا کافر بودند، هنگام تولد فرزندشان هم به همان حال باقی ماندند ولی پس از تولد فرزند هر دو یا یکی

از آنها مسـلمان شدند،(ولد علی الاسلام) بر این فرزند صدق نمی کند و در صورت ارتداد پس از بلوغ، مرتد ملّی خواهد بود. ۵) اگر پدر و مادر تا زمان بلوغ فرزند به حالت کفر باقی بمانند، فرزند پس از بلوغ مسـلمان شود، سپس کافر شود، یقیناً (مرتد ملّی) است. البته بنـابر مبنـای کسـانی که بـازگشت از (اسـلام حکمی و تبعی) را نیز در تحقق ارتـداد، مثل بازگشت از (اسـلام حقیقی) می دانند، در فرض چهارم نیز فرزند مرتد فطری است، چون با اسلام آوردن پدر و مادر یا یکی از آن دو پس از تولد او، فرزند نیز به تبع آنان مسـلمان خواهد بود، مسلمان تبعی و حکمی، ولی به نظر ما در تحقق ارتداد فطری، بازگشت از اسلام حقیقی ملاک است نه اسـلام حکمی. در این باره باز هم سـخن خواهیم گفت. توضیحی دیگر در معنای (ولد علی الاسلام) با عنایت به تناسـبات حکم و موضوع قبلاً درباره این تعبیر که در اکثر روایات باب به چشم می خورد، توضیحاتی ارائه شد، برای نتیجه گیری از بحث تأملی دیگر لازم است. اسـلام مقوله ای تشکیکی است، کسی که شهادتین را حتی با اکراه بر زبان جاری می کند، مسـلمان است، کسی که مقید به احکام دین است، او نیز مسلمان است، سید هاشم بحرانی و مقدس اردبیلی نیز با آن تقوا و تقدس مسـلمانند، سـلمان فارسـی هم مسـلمان است. بر همه آنان با وجود اختلاف مراتبی که دارند، مسـلمان اطلاق می شود. آیـا در تحقق ارتـداد فطری کـافی است که پـدر و مـادر شـخص، مسـلمان ظـاهری و شناسـنامه ای باشـند؟ اگر براسـاس صناعت

بحث کنیم و بر الفـاظ جمود بورزیم، بایـد کـافی بـدانیم چون (ولـد علی الاسـلام) بر چنین فردی هم صـدق می کنـد، اما اگر تناسـبات حکـم و موضـوع را لحـاظ کنیـم چنـانکه مرحـوم نـائینی تأکیـد فراوانی بر این مطلب دارد می تـوانیم نکـات فراوانی برداشت کنیم. از برخورد شارع و تفاوتی که میان کافر اصلی، مرتد ملّی و مرتد فطری وجود دارد، می فهمیم که با مرتد فطری شدیدتر از مرتد ملّی و با مرتد ملّی شدیدتر از کافر اصـلی برخورد می کند. کسی که در خانواده ای مسلمان متولد شده و پس از بلوغ کافر می شود، مسـتحق مجازات بیشتری است نسبت به کسی که در محیطی غیر اسلامی و از پدر و مادری غیر مسلمان متولد شده ولی پس از بلوغ مسلمان می شود و دوباره کافر می گردد. چرا حکم مرتد فطری شدیدتر از حکم مرتد ملّی است؟ انسان می فهمد آنکه در خانواده ای مسلمان رشد کرده، پدر و مادری مسلمان و متعهد برای او زحمت کشیده و رنجها متحمل شده اند، او را عارف به دین و عامل به احکام تربیت کرده اند، انتظار ارتداد او را ندارند؛ کسـی که به همه چیز پشت می کند و کـافر می شود، مسـتحق مجـازات بیشتری است. ولی کسـی که از پـدر و مـادری مسـیحی یا یهودی متولـد شـده و خودش با انـدکی مطالعه به اسـلام رو آورده، معلوم نیست اسـلام در قلب او رسوخ کرده باشـد، لذا اگر کافر شد، اسـتتابه می شود، به او مهلت می دهند تا مسلمان شود.حال اگر کسی پدر و مادرش مسلمانند، اما از نظر آگاهی

به دین خود با یک مسیحی یا یهودی تفاوتی ندارند، فقط نام مسلمانی را یدک می کشند، نه از معارف دین اطلاعی دارند و نه به احکام آن عمل می کنند، نه قبله را می شناسند، نه نماز می خوانند و نه روزه می گیرند و نه...، اگر فرزند چنین پدر و مادری کافر شد، تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که چنین شخصی مرتد فطری نباشد. در روایات آمده است (یأتی زمان علی الناس لایبقی من الاسلام الاّ اسمه و من القرآن الاّ رسمه، دینهم دنانیرهم، قبلتهم نسائهم) [۲۵] حال در این زمان افرادی که فقط نام مسلمانی دارند و فرزندان خود را براساس تعالیم اسلامی تربیت نکرده اند، فرزند پس از تولد رها شده و تحت تربیت صحیح قرار نگرفته است، چنانچه او مرتد شد، مشکل است که او را مرتد فطری بشماریم. در بخشی از مسائل دینی، تعبد و توقف لازم است، در عبادات تعبّد و تسلیم است. اینکه چرا نماز مغرب سه رکعت و نماز عشا چهار رکعت است؟ چرا نماز ظهر را باید آهسته خواند و نماز مغرب را با قرائت بلند؟ تعبّد است، چون خدا و رسول و امام فرموده اند. اما در بعضی از مسائل قراین و شواهدی وجود دارد که صرف تعبّد مطرح نیست. به نظر من نباید به روایات با چشم بسته نگاه کرد. اساساً بعضی از مسلمانانی که امروز فقط نام مسلمانی دارند، در صدر اسلام نمونه ای نداشتند. اصلاً متعارف نبود که مسلمانی پنجاه سال در امریکا و در دیار کفر زندگی کند؛ چنین اقدامی (تعرّب بعد الهجره) محسوب می شود. ولی امروز

افرادی که فقط نام مسلمانی دارند، در سرزمین کفر زندگی می کنند و فرزندانی به دنیا می آورند، آیا در صورت ارتداد، می توان آنان را مرتد فطری شمرد؟ به نظر ما اطلاق گیری از روایات به این کیفیت و تا این حدّ، انسان را به واقعیات نمی رساند. آیا می توان گفت: کسی که از پدر و مادر مسلمان شناسنامه ای متولد شده، در صورت ارتداد، مرتد فطری است ولی کسی که هنگام انعقاد نطفه پدر و مادرش کافر بودند ولی بعداً مسلمان شده و فرزند را با تربیت اسلامی بزرگ کرده اند، این فرزند اگر مرتد شد، مرتد ملّی است؟ به نظر ما اینطور نیست، مستبعد است. استبعاد ذهنی در فهم آیات و روایات مسأله قابل توجهی است. در موارد دیگر نیز ما به این نکات توجه می کنیم. مثلاً ـ (کفر) در روایت (من ترک الصلوه متعمداً فقد کفر) را کفر اصطلاحی معنا نمی کنیم، احکام نجاست را بر تارک الصلوه مترتب نمی کنیم. یا در روایت دیگری می گوید: (کسی که به احکام اسلام عمل نکند (للاستهانه)، کافر است. در معنای (استهانه) تصرف می کنیم و آن را به معنای جحد و انکار می شماریم. پس چرا در روایات مورد بحث چنین نکاتی را در نظر نداشته باشیم و فوراً بگوییم: اطلاق لفظی دارد! نتیجه آنکه، مرتد فطری کسی است که: ۱ هنگام انعقاد نطفه اش، پدر و مادر یا یکی از آنان مسلمانِ عارفِ عامل باشند. چون ممکن است (ولد علی الاسلام) به معنای (تکوَّنَ ونَشَأَ) باشد. هرچند برخلاف نظر صاحب مسالک و صاحب جواهر آن را معنای مجازی دانستیم، اما

به هر حال احتیاط چنین اقتضا می کند. ۲ اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان تا هنگام تولدِ فرزند استمرار یابد. معنای حقیقی (ولد علی الاسلام) همین است. ۳ اسلام پدر و مادر لااقل تا هنگام بلوغ فرزند استمرار یابد، زیرا اگر پدر و مادری پس از تولد فرزند کافر شوند، فرزندشان را نیز کافر تربیت می کنند، آیا چنین فرزندی که اساساً با اسلام آشنایی ندارد مرتد فطری است؟ چنین نیست. متقابلاً پدر و مادر غیر مسلمانی که پس از تولد فرزندشان مسلمان می شوند و فرزندشان را با تربیت اسلامی، رشد می دهند، اگر پس از بلوغ مرتد شود، برحسب فتاوای فقها چنین فردی (مرتد ملّی) است. آیا با توجه به اینکه چنین فردی مرتد ملّی است، شایسته است که فرض قبلی مرتد فطری باشد؟ ۴ فرزند پس از بلوغ اسلام را اختیار کند تا وصف اسلام بر او صدق نماید و سپس کافر شود تا مرتد فطری باشد. ظهور تعابیری چون (مَنْ غَیَّرَ) یا (مَنْ بَدَّلَ) در روایات همین است که پس از بلوغ، اسلام را انتخاب کند، شهادتین را بر زبان آورد، سپس اگر کافر شد، مرتد فطری است. پس برای صدق (ارتداد فطری) چهار شرط یاد شده لازم است، به طوری که با فقدان هر یک از آنها، شخص، مرتد ملّی خواهد بود. مقدس اردبیلی نیز همین نظر را اختیار کرده و قبل از ما در (مجمع الفائده و البرهان) فرموده است: (لاشک فی کونه فطریّاً اذا کان احد ابویه مسلماً من حین العلوق الی ان یبلغ و کان مقیّداً بالشرع و یعرف احکام الاسلام و یعمل به

و هـذا ایضاً ظاهر کلامهم). [۲۶] . البته شـرط چهـارم در بیان مقـدس اردبیلی به چشم نمی خورد، ولی بسـیاری از فقا و از آن جمله حضرت امام آن را در تحقق ارتداد فطری ذکر کرده اند. [۲۷] .

موجبات ارتداد

قبـل از ورود به بحث و بررسـی اقوال و ادّله، ذکر یک مقـدمه ضـرورت دارد: دین یک سلسـله مقولات فراگیر و غیر فراگیری دارد که ریشه اش وحی و الهام است، برخلاف آنچه که در مکاتب فلسفی وجود دارد که ریشه اش تفکر و تعقل بشری است. اسـلام در میـان ادیان، دینی فراگیر است. در معتقـدات، معارف، تکوینیّات، تشـریعیّات، اعمال، اجتماعیات و سایر ابعاد سـخن دارد. کمتر عرصه ای را می توان یافت که اسـلام در آنجا حرف نداشـته باشد. البته ممکن است به دست ما نرسـیده باشد. پس مـا در اسـلام در واقـع (منطقه فراغ) نـداریم. بلکه آنچه منطقه فراغ به نظر می رسـد، از نظرگـاه مـاست چـون پیـامبر اکرم(ص) فرمود: (ما من شـیئ یقرّبکم الی الجنّه ویبعّـدکم عن النار الاّ و قد امرتکم به و ما من شـیئ یبعّدکم عن الجنّه و یقرّبکم الی النّار الاّ وقد نهیتکم عنه.) [۲۸] . قرآن مجید نیز می فرماید: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.) [۲۹] البته بعضـی می گوینـد: معنـای این سـخن این نیست که دین همه چیز دارد، بلکه دین در محـدوده رسالت خویش کامـل است، لـذا منطقه فراغ داریم. ولی به نظر مـا ممکن است کسـی در هر یـک از ادلّه به تنهـایی مناقشه کنـد، امّا یک نگاه مجموعی به دین نشان می دهد که اسلام

در همه زمینه ها حرف دارد. امور از شش محور خارج نیست که اسلام در همه آنها وارد شده است: ارتباط انسان با خدا، ارتباط خدا با انسان، ارتباط خدا با جهان، ارتباط جهان با خدا، ارتباط انسان با جهان و ارتباط جهان با انسان. پس در حقیقت، منطقه فراغی در کار نیست. انسان باید به بعضی از امور عقیده داشته باشد، در بعضی از امور علاوه بر عقیده، عمل کند و بعضی از امور را فقط عمل کند بدون آنکه عقیده داشته باشد. معروف است که اسلام دارای سه بخش است: معارف، اخلاقیات و اعمال. ممکن است کسی در این تقسیم مناقشه کند و آن را جامع نداند، اما به هر حال اسلام دین جامع و فراگیری است که قابل انکار نیست. حال سخن در این است آن امور که انکار یا تردید در آنها موجب ارتداد و خروج از دین است، کدامند؟ مثلاً انکار خدا یا صفات و افعال او یا تشبیه او به مخلوقات یا جسم شمردن او یا انکار ضروری موجب ارتداد است. انکار بعضی از امور یا تردید در آنها فقط معصیت است و خروج از دین محسوب نمی شود، مثل انکار رجعت یا معراج جسمانی رسول خدا(ص) یا معاد جسمانی. انکار یا تردید در بعضی از امور نیز سبب می شود انسان در آخرت محکوم به کفر شود ولی در دنیا موجب کفر نیست. به هر صورت بحث ما در موجبات ارتداد است که مهمترین آن روشن شدن معنای (ضروری دین) است و اینکه آیا انکار ضروری به خودی خود موجب ارتداد است یا چنانکه به تکذیب پیامبر بیانجامد،

موجب ارتداد است؟ اصولاً انسان به حصر عقلی نسبت به معارف اسلامی و احکام دین یکی از مواضع چهارگانه ذیل را اتخاذ می کند: ۱ قلباً به حقانیت آنها معتقد است، اعم از اینکه اجتهاداً معتقد شده باشد یا تقلیداً. ۲ شک دارد و توقف می کند. ۳ قلباً انکار می کند. ۴ مسأله به طور کلی برای او مطرح نباشد و هیچ گونه موضعی اتخاذ نکند. در هر یک از صور یاد شده، وقتی به مرحله زبان و موضع گیری می رسد یا شهادت می دهد و به یقینِ خود اعتراف می کند، یا توقف کرده و از اظهار نظر پرهیز می کند و یا انکار می نماید. حکم هر کدام از صور چیست؟ اگر کسی قلباً معتقد بوده و زبانی معترف باشد و شهادت دهد، مؤمن است. اگر قلباً شک داشته ولی زبانی اعتراف می کند، ظاهراً مسلمان است و احکام اسلام بر او مترتب می شود. اگر قلباً منکر باشد ولی زبانی اعتراف کند، باز هم مسلمان است. اینکه چنین شخصی منافق است یا نه، از نظر تعریف مورد اختلاف است. اگر عملش مطابق با وظیفه باشد، معلوم نیست که منافق باشد. درباره منافق می فرماید: (و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امّنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن.) [۳۰] . اگر قلباً معتقد باشد ولی زبانی انکار کند، به هر انگیزه ای انکار کند از سر عناد یا ترس یا استهزاء کافر است مگر آنکه او را بر انکار مجبور کرده باشند: (و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم). اگر قلباً

شاک است ولی زبانی انکار می کند، چنانکه (جحد) در آیه شریفه را (انکار از روی علم و آگاهی) بدانیم [۳۱] مشمول آیه شریفه نیست، چون یقین ندارد، هر چند مسلمان هم بر او اطلاق نمی شود. ولی اگر (جحد) را صرف انکار بدانیم، مشمول آیه شریفه است چون انکار کرده. و (جحد) بر او صدق می کند و کافر است. اگر قلباً منکر باشد، زبانی هم انکار کند، کافر اصلی است. صور یاد شده چنانچه برای مسلمانی رخ دهد، اگر شرایط ارتداد فطری را داشته باشد، و انکار کند، مرتد فطری است و اگر شرایط آن را نداشته باشد، مرتد ملّی است. شبیه همین بیان درباره ضروری دین نیز مطرح است، فرموده اند: منکر ضروری دین مثل (وجوب نماز و روزه) یا (حرمت شراب و قمار) مرتد است.

تعریف ضروری دین

اشاره

آیا چنانکه شخصی علم به وجوب فعلی داشته باشد و در عین حال آن را انکار کند، ضروری را انکار کرده است؟ در این فرض (علم شخص منکر) ملاک قرار گرفته است. از کلام مقدس اردبیلی استفاده می شود که این امر انکار ضروری شمرده نمی شود. [۳۲] . آیا اگر حکمی را که همه می دانند از اسلام است، حتی غیر مسلمانانی که با مسلمانان ارتباط دارند از آن اطلاع دارند، انکار کند، (انکار ضروری) نموده است؟، ظاهراً تعریف ضروری همین است، (چیزی که همه به وضوح و بدون نیاز به استدلال بدانند، جزء دین است). آنچه که آگاهی از آن در دین بدیهی باشد. فرض سوم اینکه همه فرق اسلامی اجماع داشته باشند که فلان حکم از دین است

هرچند ممکن است مسأله استدلالی باشد. روشن است انکار چنین حکمی مخالفت با اجماع است نه ضروری.

چرا منکر ضروری کافر است، دلیل مسأله چیست؟

همه می دانند که زکات واجب است، چنانکه فردی گمان کند، زکات برای جوامع گذشته لازم بود ولی امروز مالیات جایگزین آن شده و مردم دو نوع بدهی به دولت اسلامی ندارند، یکی به نام زکات و دیگری مالیات و دولت وظیفه دارد فقرای جامعه را اداره کند، بنابراین مصرفی برای زکات باقی نمی ماند، چنین فردی که از وجوب زکات اطلاع دارد، ولی با چنین شبهه ای آن را امروزه انکار کند، آیا مرتد است یا نه؟ اگر مرتد و کافر است، دلیل آن کدام است؟ و اگر مرتد نیست آیا با کلمات فقها سازگار است یا نه؟ اینکه کسی پاسخ دهد: چون منکر ضروری است پس کافر است، مصادره به مطلوب است، چون اعتقاد به ضروری دین، جزء اعتقادات نیست، از این رو فقها دو گروه شده اند: ییک گروه معتقدند چون انکار ضروری دین به انکار و تکذیب پیامبر می انجامد، کافر است. چون این انکار با شهادتینی که بر زبان جاری کرده، در تناقض است، لذا کافر است. بنابراین مبنا برای تحقق ارتداد، لازم نیست حتماً آنچه را که انکار می کند، ضروری دین باشد، بلکه اگر در یک مسأله اختلافی هم معتقد باشد که پیامبر چنین فرموده، ولی انکار کند، باز هم کافر است. پس ملاک تکذیب پیامبر است نه انکار ضروری. گروه دیگر معتقدند شخص به مجرد انکار ضروری مرتد است. تصویر این مطلب آن است که کسی بگوید: اینکه همه می گویند پیامبر چنین فرموده، به نظر من آنها مراد

پیامبر را متوجه نشده اند، من فهمیده ام که مراد پیامبر از تشریع زکات این است که هرگاه مالیات دیگری بر شما واجب نبود، زکات واجب است. چنین فردی وجوب زکات را انکار می کند، اما معتقد است که پیامبر در شرایط امروز آن را واجب نمی داند، پس تکذیب پیامبر رخ نداده است.

دلایل مسأله

اشاره

تنها دلایلی که در این بحث مورد استناد قرار گرفته، اجماع و روایات است که به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد:

بررسی اجماع

علما هم در تعریف ضروری و هم در اینکه انکار ضروری به عنوان ضروری، موجب ارتداد است یا چنانکه به تکذیب پیامبر بیانجامد، موجب ارتداد است، اختلاف نظر دارند. در بین قدما اجماعی وجود ندارد، تنها از عبارات ابن زهره و شیخ صدوق استشمام می شود که انکار ضروری، موجب ارتداد و کفر است. برای آنکه اختلاف بین علما در این مسأله ملموس تر باشد، عبارتی را از شهید ثانی در (الروضه البهیه) نقل می کنیم: (و تحلیل محرّم بالاجماع کالزنا و عکسه کالنکاح و نفی وجوب مجمع علیه کرکعه من الصلوات الخمس و عکسه کوجوب صلوه سادسه یومیه، والضابط انکار ما علم من الدین ضروره... و یعتبر فیما خالف الاجماع کونه مما یثبت حکمه فی دین الاسلام ضروره کما ذکر، لخفاء کثیر من الاجماعیات علی الآحاد، و کون الاجماع من اهل الحلّ والعقد من المسلمین فلا یکفر المخالف فی مسأله خلافیه وان کان نادراً، وقد اختلف عبارات الاصحاب و غیرهم فی هذا الشرط، فاقتصر بعضهم علی اعتبار مطلق الاجماع و آخرون علی اضافه ما ذکرناه وهو الاجود، و قد یتّفق للشیخ رحمه اللّه الحکم بکفر مستحلّ ما خالف اجماعنا خاصه کما تقدم نقله عنه فی باب الاطعمه، و هو نادر.) حال که مسأله مورد اختلاف است، برای آنکه معلوم شود اجماعی که در مسأله ادعا شده، چیست و اساساً آیا همه اقسام (انکار ضروری) موجب ارتداد است یا بعضی از اقسام، لازم است تا اقسام متصوّره در انکار

ضروری را بر شماریم: کسی بداند فلان حکم ضروری دین است و پیامبر هم فرموده، ولی آن حکم را انکار کند. این قسم مسلماً تکذیب پیامبر و ارتداد است. کسی ضروری بودن حکمی را قبول کند و بپذیرد که پیامبر یا امام هم این حکم را فرموده، ولی بگوید مقصود آنان از این حکم غیر از آن چیزی است که شما می گویید. در کبری تصرف می کند، مثل زکات که قبلاً ـ عرض کردم یا مثلاً می گوید: مقصود پیامبر از اینکه روزه بگیرید، این است که پرخوری نکنید، وضو یعنی رعایت بهداشت در زمانی که مردم بهداشت را مراعات نمی کردند، ولی امروز با رعایت بهداشت، وضو گرفتن لازم نیست. کسی ضروری بودن حکم (صغرا) را منکر شود و بگوید: شما مجتهدان می گویید ضروری است، ولی ما عقلا دیگر آن را ضروری نمی دانیم. صغرا و کبرا را قبول دارد، هم ضروری بودن را قبول دارد و هم اینکه پیامبر فرموده مثلاً ـ نماز واجب است، ولی دچار شک و تردید شده و می گوید: تردید داردم. می گوید: مردم معتقدند که نماز واجب است و پیامبر آن را واجب شمرده، من نمی دانم که پیامبر چنین سخنی را گفته یا نه؟ ولی اگر گفته باشد، من قبول ندارم. می گوید: من یقین دارم که پیامبر چنین حرفی را نگفته است. از ابتدا وجوب آن را که مستند به سخن پیامبر است، انکار می کند. فقها معمولاً اقسامی را که به انکار و تکذیب پیامبر می انجامد، موجب کفر و ارتداد می شمارند. کسی که قبول

می کنـد پیامبر این حکم را صادر کرده ولی آن را نمی پـذیرد یا می گوید: چنین حکمی صادر نشده ولی اگر هم صادر شده باشـد، من قبول نـدارم، یقیناً مرتد و کافر است، ولی کسانی که می گویند: اگر پیامبر گفته ما قبول داریم، ولی به نظر ما پیامبر نگفته یـا اگر گفته مقصودش چیزی دیگری بوده است، همه فقهـا ارتـداد چنین افرادی را قایل نیسـتند؛ برخی معتقدنـد: اگر به تکـذیب پیامبر بیانجامـد، مرتـد است. مقـدس اردبیلی، کاشف الغطاء و فاضل اصـفهانی انکاری را که به تکـذیب پیامبر منتهی نشود، موجب ارتداد ندانسـته. و آن را فاقد دلیل می شـمارند. ولی در مقابل، کسانی که انکار ضروری را به طور مطلق موجب ارتـداد می شـمارند، به دلایلی تمسک کرده اند که یکی از آنها اجماع است. چون مهمترین دلیل این گروه اجماع است، باید اجمـاع را مورد بررسـی قرارداد که آیـا اجمـاع قـدما مراد است یـا متـأخرین؟ اجمـاع متـأخرین نمی توانـد دلیل باشـد، چون ما برخلاف اهل سـنت، اجماع را به عنوان اجماع حجت نمی دانیم، بلکه باید کاشف از قول معصوم باشد، از راه لطف یا راههای دیگر و اخیراً حدس. مرحوم آیه اللّه بروجردی می فرمودند: اگر کسـی کتب شیعه را بررسی کند و ببیند که تنها فرقه ای است که سـخنانش را به امـام متصـل کرده است و تابع نظر آنهاست، ولی در بحثی مثل وقت نماز مغرب که آیا اسـتتار قرص ملاک است یا ذهاب حمره مشـرقیه؟ همه فرق اسـلامی می گوینـد: اسـتتار قرص، ولی شـیعه می گوید: ذهاب حمره، آیا با آن روش فقهای شیعه انسان اطمینان نمی کند

که نظر معصومین چنین بوده است؟ حتماً چنین اطمینانی پیدا می شود. با اینکه دلیلی در مسأله نداریم، اما همین اتفاق و اجماع در بین علمای شیعه در این مسأله، کاشف از قول امام(ع) است. چند روایتی هم که در مسأله است بر تقیه حمل شده است. پس به نظر علمای امامیه اجماع به عنوان خودش، حجت نیست، اجماع منقول هم حجیت ندارد، اگر اجماعی هم در مسأله باشد، دلیل لبّی است و اطلاق ندارد. آیا اگر منکر ضروری مطلقاً مرتد است، و دلیل هم اجماع است، آیا این حکم از اصول متلقّاه است یا اصول مستنبطه؟ از اصول متلقاه که نیست، پس از اصول مستنبطه است. در مسائل مستنبطه نمی توان به اجماع تمسک کرد چنان که اخذ به اطلاق هم معنا ندارد. پس به نظر می رسد که دلیل اجماع ناتمام باشد. بنابراین باید به سراغ روایات رفت و آنها را بررسی کرد.

روایات مسأله

اشاره

روایاتی که در این بحث می تواند مورد توجه و تأمل قرار گیرد، هشت روایت است.

روایت ۰۱

محمد بن یعقوب عن عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن داود بن کثیر الرّقی قال: قلت لابی عبداللّه(ع) سنن رسول اللّه(ص) کفرائض اللّه عز و جل؟ فقال: ان اللّه عز وجلّ فرض فرائض موجبات علی العباد فمن ترک فریضه من الموجبات فلم یعمل بها و جحدها کان کافراً و امر رسول اللّه(ص) بامور کلّها حسنه فلیس من ترک بعض ما امر اللّه عز وجلّ به عباده من الطاعه بکافر و لکنّه تارک للفضل منقوص من الخیر. [۳۳] . درباره داود رقّی در سند روایت میان علمای رجال اختلاف است. بعضی او را از غلاه شمرده اند، بعضی از کیسانیّه و بعضی هم از اصحاب حضرت علی(ع) [۳۴] دانسته اند. نجاشی درباره اش می گوید: (ضعیف جدّاً والغلاه تروی عنه قال احمد بن عبدالواحد: قلّ ما رأیت له حدیثاً سدیداً، له کتاب المزار.) ابن الغضائری هم درباره او می گوید: (کان فاسد المذهب ضعیف الروایه لایلتفت الیهْ.) ولی شیخ طوسی او را توثیق کرده است. مجلسی درباره سند روایت می گوید: صحه السند ارجح عندی. از نظر دلالت، سیاق کلام اقتضا می کند که از فرائض النبی سخن بگوید، ولی بلافاصله از فرائض اللّه سخن گفته، سپس به امور حسن پرداخته است. به هر حال در بحث ما آنچه از روایت قابل استفاده است، آن است که اگر کسی فرائض الهی را ترک کند و آن را انکار نماید، کافر است. ظاهراً معنای روایت این است که هر کس بداند فعلی واجب است

یا حرام، و حجت شرعی هم داشته باشد ولی انکار کند، کافر است.

روایت ۰۲

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن عبداللّه بن سنان قال: سألت ابا عبداللّه(ع) عن الرجل یرتکب الکبیره فیموت، هل یخرجه ذلک من الاسلام؟ وان عذّب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدّه وانقطاع؟ فقال، من ارتکب کبیره من الکبائر فزعم انها حلال اخرجه ذلک من الاسلام وعذّب اشدّ العذاب، وان کان معترفاً انه ذنب و مات علیها اخرجه من الایمان ولم یخرجه من الاسلام و کان عذابه اهون من عذاب الاول. [۳۵] . عبداللّه بن سنان با آنکه وزیر دارایی چهار خلیفه عباسی بوده، همگان او را قبول دارند و حدیث از نظر سند صحیح است. [۳۶] و رجال سند همگی از ثقاتند. در این زمینه هشت روایت داریم که هیچ کدام قابل استناد نیست و نمی تواند ارتداد منکر ضروری را به عنوان ضروری اثبات کند. [۳۷] .

پاورقی

[۱] ر.ک: موسوعه الفقه الاسلامی، ج۴، ص ۲۵۷۲۶۰.

[۲] صاحب جواهر (اعتبار اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه) را به شهید ثانی در مسالک نسبت می دهد که از علامه حلی در قواعد پیروی کرده و در ادامه می افزاید: (وبالجمله فلا خلاف ولا اشکال فی فطریه من انعقد و ولد و وصف الاسلام عند بلوغه و ابواه مسلمان، بل او احدهما ولو الامّ ثم ارتدّ حتی لو ارتدّ ابواه بعد الانعقاد، نعم لو انعقد منهما کافرین لم یکن فطریاً وان اسلم ابواه او احدهما عند الولاده، فان له حالاً سابقاً محکوماً بکفره فلم تکن فطرته عن الاسلام بخلاف الاول فانّهما وان ارتدّا حال الولاده بعد الانعقاد منهما او من احدهما یبقی علی حکم

الاسلام و لایجرّه کفرهما). در ادامه با غریب شمردن نظر کسانی که (اسلام هنگام ولادت) را معتبر دانسته اند، می گوید: (لعلّ منشأ الوهم، النصوص المزبوره المراد منها اصل الخلقه لاخصوص التولد المذکور فیها المبنی علی غلبه اتحاد الولاده مع الانعقاد او علی غلبه تولّده بعد انعقاده فهو حینئذ ولد حال الانعقاد ولو مجازاً فیکفی فی فطریته ذلک وان ارتدّ ابواه عند الولاده کما انّه لایکون فطریاً مع انعقاده منهما کافرین و ان اسلما عند الولاده.)(جواهر الکلام، ج۴۱، ص۶۰۴۶۰۵) شهید ثانی در مسالک (مسالک(ج۱۵، ص۲۲۲۳)ضمن اینکه ارتداد را (بدترین انواع کفر و از نظر حکم غلیظ ترین احکام) می شمارد و به آیاتی از قرآن و روایاتی از پیامبر اکرم(ص) در این زمینه استناد می جوید و همین استناد نیز گواه بر این است که ایشان آیات را مخصوص ارتداد خاصی نمی داند در تعریف مرتد فطری می گوید: (ارتداد من ولد علی الاسلام بان انعقد حال اسلام احد ابویه...)، اما در عبارات فقهای دیگر چنین تفسیری از (ولد علی الاسلام) که آن را بر (حین الانعقاد) حمل کنند، به چشم نمی خورد. شیخ مفید می نویسد: (من استحلّ المیته او الدم او لحم الخنزیر عمن هو مولود عن فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلک عن الدین و وجب علیه القتل باجماع المسلمین.)(مقنعه، ص۸۰۰) شیخ طوسی نیز می نویسد: (من استحلّ المیته او الدم او لحم الخنزیر ممّن هو مولود علی فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلک عن الدین و وجب علیه القتل بالاجماع.)(نهایه الاحکام، ج۳، ص۳۱۹) قاضی ابن براج می نویسد: (اذا کان المرتد مولوداً علی فطره الاسلام وجب قتله من غیر استتابه....)(المهذّبالبارع، ج۲،

ص۵۵۲) ابن حمزه می گوید: (من یستحلّ شیئاً من المحرمات و هو مولود علی فطره الاسلام فقد ارتدّ ولزم قتله.)(الینابیع الفقهیه،ج۲۳،ص۳۱۶) و نیز: (المرتد عن الاسلام ضربان: مولود علی فطره الاسلام و غیر مولود علیها....)(همان، ۳۲۲) محقق می نویسد: (من استحلّ شیئاً من المحرمات المجمع علیها کالمیته والدم والربا ولحم الخنزیر ممن ولد علی الفطره یقتل و ان ارتکب ذلک لا مستحلاّ عزّر.)(شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۷۱) و نیز: (الاول من ولد علی الاسلام و هذا لا یقبل اسلامه لو رجع و یتحتّم قتله.)(همان، ص۱۸۳) در عبارات فوق (ولد علی الاسلام) یا (ولد علی الفطره) تعبیر شده که از روایات برگرفته شده است، و در روایات و در کلمات فقها ظاهراً غیر از شهید ثانی و صاحب جواهر بر اسلام حین الانعقاد حمل نشده است. بنابراین هر معنایی که از (ولد علی الاسلام) فهمیده شود، همان ملاک است آیا (اسلام حین الولاده) مقصود است یا (اسلام حین الانعقاد) یا(اسلام حین علوق الروح)؟ ظاهراً مقصود از (ولد علی الاسلام) و تعابیر مشابه آن این است که در محیطی اسلامی و در دامان پدر و مادری مسلمان به دنیا بیاید، ولی نمی توان مسلمان یا کافر بودن آنان قبل از تولد و حین الانعقاد و در زمان زندگی کودک در رحم را یکسان شمرد. آیا بر کودکی که در رحم مادری کافر پرورش می یابد و مادر هنگام تولد مسلمان می شود، (ولد علی الاسلام) صدق می کند؟، به هر تقدیر آنچه در روایات و اکثر فتاوی آمده (ولد علی الاسلام) است.

[۳] این بحث مطرح است که آیا (اسلام حکمی) نیز در صدق ارتداد کافی است

یا (اسـلام حقیقی) معتبر است؟ اگر (اسلام حقیقی) معتبر باشد کودک پس از بلوغ باید خود شهادتین را بر زبان جاری کند تا حقیقتاً مسـلمان شود تا در صورت بازگشت از دین، ارتداد تحقق یابد، و کودکی که به سن بلوغ نرسـیده، در اسـلام خود تابع پـدر و مادر بوده و مسـلمان حکمی است و چنانکه از اسـلام بازگردد، ارتداد تحقق پیدا نمی کند ولی در صورتی که (اسـلام حکمی) کافی باشـد، چنین شخصـی هم مرتد است. فاضل هندی می گوید: (المراد به من لم یحکم بکفره قط لاسـلام ابویه او احـدهما حین ولد و وصـفه الاسـلام حین بلغ.)(کشف اللثام، ج۲، ص۴۳۵) صـاحب جواهر پس از نقل این عبارت می گویـد: (ظاهره کغیره اعتبار الولاده علی الاسـلام بل اعتبار وصف الاسـلام لو بلغ، فلو بلغ کافراً لم یکن مرتداً عن فطره وکانّه اخذ القید الثـانی ممـا تسـمعه فی بعض النصوص من الرجـل والمسـلم و نحوهما مما لایصـدق علی غیر البالغ بل لیس فی النصوص اطلاق یوثق به فی الاکتفـاء بصـدق الارتـداد مع الاسـلام الحکمی ولعلّه لایخلو من قوه.)(جواهر الکلام، ج۴۱، ص۶۰۳) در میان فقها شهید ثانی (اسـلام هنگام بلوغ) را شـرط ندانسـته و اسلام حکمی را نیز در صدق ارتداد کافی دانسته و اظهار داشته است: (ای ولده قبل الارتداد سواء کان المرتد عن مله او عن فطره و سواء اسـلم بعد ذلک ام لا، لانعقاده تابعاً لابیه فی الاسـلام فیستصحب حکمه، ثم ان بلغ واعرب بالاسلام فلا بحث وان اظهر الکفر فقد اطلق المصنف رحمه اللّه وغیره استتابته فان تاب والاّ قتل، وهذا لایوافق القواعد المتقدمه من ان المنعقد حال اسلام احد ابویه یکون

ارتـداده عن فطره ولا ـ تقبـل توبته و مـا وقفت علی مـا اوجب العـدول عن ذلک هنا.)(مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۸- ۲۹) وجه عـدول فقها در این فرض این است که اسـلام حکمی را در صـدق ارتـداد فطری کافی نمی داننـد و از اینکه شـهید ثانی آن را مطابق قواعد نمی داند، معلوم می شود که از نظر ایشان اسلام حکمی کافی است.

[۴] هیجده قسم عبارتند از بعضی از اقسام هیجده گانه فوق بنابر مبانی مختلف در اینکه مرتد فطری است یا مرتد ملی، متفاوت خواهـد بود. بنابر آنچه در متن توسط اسـتاد محترم پـذیرفته شده، چهار صورت از صور فوق (مرتد فطری) است، بقیه صور نیز پس از روشن شـدن بعضـی از مباحث معلوم می شود که مرتـد ملی است یا کافر اصل، این امر دایر مـدار آن است که (اسـلام حکمی) در صـدق ارتداد کافی است یا نه؟ اگر در صدق ارتداد کافی است، آیا در صدق ارتداد فطری نیز کفایت می کند یا مرتد از اسلام حکمی، مرتد ملّی است؟.

[۵] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۶.

[۶] (عن ابی عبدالله(ع) قال: ما من مولود یولد الاّ علی الفطره فابواه اللّذان یهوّدانه و ینصّرانه و یمجسانه.)(وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۱۲۵) ظـاهر این حـدیث آن است که هر انسـانی بر فطرت توحیـدی آفریـده می شود و اگر عوامـل خـارجی سـبب گرایش انسان به شـرک نشود، او راه توحید را دنبال می کند. عوامل خارجی می تواند از زمان انعقاد نطفه در گرایش انسان به شـرک مؤثر باشد، از همین رو ست که حتی به پدر و مادر مسلمان در خصوص فرزند دار شدن از زمان انعقاد نطفه

فرزند، آدابی را آموخته اند که در تکوین شخصیت فرزند تأثیر دارد.

[۷] (و من الغریب ما فی رساله الجزایری من ان المدار علی الولاده لا الانعقاد و لعلّ منشأ الوهم، النصوص المزبوره المراد منها اصل الخلقه لاخصوص التولد المذکور فیها المبنی علی غلبه اتحاد الولاده مع الانعقاد او علی غلبه تولده بعد انعقاده فهو حینئذ ولد حال الانعقاد ولو مجازاً، و حینئذ فیکفی فی فطریته ذلک وان ارتدّ ابواه عند الولاده، کما انه لایکون فطریاً مع انعقاده منهما کافرین و ان اسلما عند الولاده.)(جواهر الکلام، ج۴۱، ص۶۰۴).

[۸] سوره نساء، آیه۹۴.

[۹] (فصل فی الردّه: متی اظهر المرء الکفر باللّه او برسوله او الجحد بما یعمّ فرضه والعلم به من دینه کوجوب الصلوه او الزکوه او ما یجری مجری ذلک بعد اظهار التصدیق به کان مرتدّاً.)(ابن زهره، الجوامع الفقهیه، ص۶۱۵) (فصل فی احکام الرّده: الردّه اظهار شعار الکفر بعد الایمان بما یکون معه منکر نبوه النبی(ص) او بشئ من معلوم دینه کالصلوه والزکوه والزنا و شرب الخمر.)(ابی الصلاح حلبی، الکافی، ص۳۱۱). [

[۱۰] (الارتداد و هو الکفر بعد الاسلام... والکفر یکون بنیّه و بقول کفر و فعل مکفّر، فالاول العزم علی الکفر ولو فی وقت مترقب وفی حکمه التردّدفیه،والثانی کنفی الصانع لفظاً او الرسل و تکذیب رسول و تحلیل محرم بالاجماع کالزنا وعکسه کالنکاح ونفی وجوب مجمع علیه کرکعه من الصلوات الخمس وعکسه کوجوب صلوه سادسه یومیّه والضابط انکار ما علم من الدین ضروره، ولا فرق فی القول بین وقوعه عناداً او اعتقاداً او استهزاءً... والثالث ما تعمّده استهزاء صریحاً بالدین او جحوداً کالقاء مصحف او بعضه فی قاذوره قصداً او سجودٍ لصنم.)(شهید ثانی، الروضه البهیه فی شرح

اللمعه الدمشقیه، ج۲، ص۳۶۸).

[۱۱] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۳.

[۱۲] قبل از محقق اردبیلی نیز از ظاهر عبارت یحیی بن سعید در همین مطلب استفاده می شود. وی می گوید: (والمسلم و ولد بین المسلمین اذا ارتدّ فدمه مباح لکل من سمع ذلک منه ولایستتاب....)(الینابیع الفقهیه، ج۲۳، ص۳۹۱) در این عبارت بر مسلمانی که در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان به دنیا آمده باشد، در صورت ارتداد، احکام ارتداد را مترتب می کند. قید (ولد بین المسلمین) در کتب دیگر به چشم نمی خورد. در ضمن تعبیر (مسلم بین مسلمین) در روایت مورد نظر می تواند قرینه ای برای روایاتی باشد که حاوی تعبیر (ولد علی الاسلام) است، اگر این تعبیر ناظر به اسلامی بودن جامعه و محیط تولد فرزند هم نباشد، تعبیر فوق می تواند قرینه و قیدی برای این تعبیر باشد.

[۱۳] مستدرک الوسائل، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۵؛ ج۱۸، ص۱۶۴.

[۱۴] مستدرک الوسائل، ابواب حدّ المرتد، باب۴، ح۳؛ ج۱۸، ص۱۶۷.

[۱۵] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۲، ح۱.

[۱۶] (اذا کان احد ابویه نصرانیاً ای وکان الآخر مسلماً و یدلّ علی ان الولد ملحق بالاشرف.)(محمد باقر مجلسی، ملاذ الاخیار، ج۱۶،ص۲۷۸).

[۱۷] (یعنی انما لایترک ان یتنصّر و یختار الشرک اذا کان احد ابویه نصرانیاً دون الآخر فامّا اذا کانا جمیعاً نصرانیین فلا یتعرض له، او المراد لایترک ان یختار الشرک اذا کان احد ابویه نصرانیاً فکیف اذا کانا جمیعاً مسلمین.)(فیض کاشانی، الوافی، ج۱۵، ص۴۹۱).

[۱۸] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۲، ح۲.

[۱۹] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۳، ح۷.

[۲۰] وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۵.

[۲۱] مستدرک الوسائل، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۳.

[۲۲] وسائل الشیعه، ابواب

حدّ المرتد، باب۵، ح۵.

[۲۳] (المشهور عند الناس هو الذی لا یتمسک بشریعه ویقول بدوام الدهر والعرب تعبر عنه بقولهم ملحد و فی الحدیث الزنادقه هم الدهریه الذین یقولون لا ـ ربّ ولا جنّه ولا نار... وفی المجمع الزنادقه قوم من المجوس یقال لهم الثنویه یقولون النور مبدء الخیرات و الظلمه مبدء الشرور.)(مجمع البرین، ص۳۹۹) احتمالات دیگری نیز در معنای زندیق ذکر شده است. این کلمه ظاهراً معرب کلمه ای فارسی است. مثلاًـ گفته اند معرب (زن دین) است، یعنی کسی که زنش دین اوست. علامه حلی در تحریرالاحکام. می گوید: (الزندیق من یظهر الایمان و یبطن الکفر) کسی که ایمانش را آشکار و کفرش را پنهان کند. ولی این تفسیر با معنای لغوی این واژه سازگار نیست.

[۲۴] مستدرک الوسائل، ابواب حدّ المرتد، باب۱، ح۱.

[۲۵] (قال رسول اللّه(ص): یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الآدمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین... بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم و دنانیرهم دینهم و شرفهم متاعهم لا ـ یبقی من الایمان الا ـ اسمه ولا ـ من الاسلام الاّ ـ رسمه و لا من القرآن الاّ درسه، مساجدهم معموره من البناء و قلوبهم خراب عن الهدی....)(بحارالانوار، ج۲۲، ص۴۵۳).

[۲۶] مجمع الفائده والبرهان، ج۱۳، ص۳۱۸.

[۲۷] (ولد المرتد الفطری قبل ارتداده بحکم المسلم فاذا بلغ واختار الکفر وکذا ولد المسلم اذا بلغ واختار الکفر قبل اظهار الاسلام فالظاهر عدم اجراء حکم المرتد فطرّیاً علیهما بل یستتابان والاّ فیقتلان.)(امام خمینی، تحریر الوسیله، ج۲، ص۶۲۵).

[۲۸] (عن ابی جعفر(ع) قال: خطب رسول اللّه(ص) فی حجه الوداع فقال: یا ایّها الناس! ما من شیئ یقرّبکم من الجنّه ویباعدکم من النار وقد امرتکم به، و ما من شیئ یقرّبکم من النار و یباعدکم من الجنّه الاّ

وقد نهیتکم عنه، الا و ان الروح الامین نفث فی روعی....)(وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۴۵).

[۲۹] سوره مائده، ۳.

[۳۰] سوره بقره،آیه۱۴.

[۳۱] (الجحود هو الانکار مع العلم یقال جحد حقّه جحداً و جحوداً ای انکره مع علمه بثبوته.)(طریحی، مجمع البحرین، ص۱۹۰) (الجحد والجحود نقیض الاقرار کالانکار والمعرفه، جحده یجحده جحداً و جحوداً. الجوهری: الجحود الانکار مع العلم.)(ابن منظور، لسان العرب، ج۲، ص۱۸۲) (الجحود نفی ما فی القلب اثباته واثبات ما فی القلب نفیه.)(راغب اصفهانی، المفردات، ص۸۸) ظاهراً همانطور که اقرار، (اعتراف توأم با علم و آگاهی) است، جحود نیز (انکار توأم با علم و آگاهی) است، چنانکه معنای مورد نظر راغب نیز انکار توأم با علم آگاهی آن چیزی است که در قلب ثابت است. از این رو شخصی که شک و تردید دارد و بر این اساس انکار می کند، (جحود) نمی ورزد و کافر نیست.

[۳۲] (الارتداد هو قطع الاسلام من مسلم مکلف ای بالغ عاقل اما بفعل دالّ علیه... و امّا بقول دال علی الخروج من الاسلام... او ینکر ما علم من الدین ضروره مثل انکار وجوب الصلوه والصوم والزکاه.)(مجمع الفائده والبرهان، ج۱۳، ص۳۱۴) در کلمات قدما معمولاً- سخن از ضروری دین نیست، بلکه معمولاً کسی که محرمات و نجاساتی چون خون یا میته یا گوشت خوک یا خمر را حلال بشمارد، مرتد شمرده شده است. عبارات بعضی از قدما چون شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن حمزه را پیشتر نقل کردیم، نیز عبارت محقق که (حلال شمردن چیزی از محرمات مورد اجماع فقها مثل میته، خون، ربا و گوشت خوک) را ارتداد دانسته بود، نقل نمودیم. شبیه عبارات مفید،طوسی و ابن حمزه، در سایر تألیفات

قدما همچون اصباح الشیعه کیدری، کافی ابی الصلاح حلبی، جامع یحیی بن سعید، فقه القرآن راوندی، سرائر ابن ادریس، نیز به چشم می خورد.(ر.ک: الینابیع الفقهیه، ج۲۳، صفحات۱۲۵، ۷۲، ۳۸۴، ۱۸۴، ۲۴۹، ۳۱۵ و ۲۴۹) از مثالهایی که در کتب یاد شده، وجود دارد، برمی آید که حلال شمردن آنچه که حرمتش در دین معلوم است و هیچ اختلافی هم در آن نیست و نیز حرام شمردن آنچه که وجوبش در دین معلوم است، (ارتداد و خروج از دین) شمرده می شود. شاید اصطلاح ضروری به معنای بدیهی بودن آن در دین نیز از همین موارد اتخاذ شده باشد. تنها عبارتی که آن را مترادف با ضروری در کلمات قدما شمرده اند، عبارتی است که در شماره(۷) از ابن زهره در غنیه نقل نمودیم. تعبیر (الجحد بما یعمّ فرضه والعلم به من دینه) را به معنای ضروری دانسته اند. اگر مثالهایی که در عبارت غنیه آمده، ملاحظه شود دقیقاً همان مثالهایی است که در کلمات فقهای دیگر به چشم می خورد بدون آنکه عبارتی مترادف با (ضروری دین) در آنها یافت شود. معلوم می شود ابن زهره از مواردی که در کلمات فقها آمده و (مستحلّ شراب یا میته) و نیز (منکر وجوب نماز یا زکات) را مرتد شمرده اند، چنین عنوانی را استنباط و مطرح کرده است. البته در کتب متأخرین همچون محقق در شرایع، علامه در ارشاد، سید جواد عاملی در مفتاح الکرامه، مقدس اردبیلی در مجمع البرهان، صریحاً (انکار ضروری دین) مورد بحث قرار گرفته است، برخی از آنها مثل عبارت شرایع و ارشاد ظاهر در این است که انکار ضروری به

عنوان ضـروری موجب ارتداد است. ملاحظه کنید: (الکافر و ضابطه کل من خرج عن الاسـلام او من انتحله و جحد ما یعلم من الدین ضـروره کالخوارج والغلاه.)(شـرایع الاسلام، ج۱، ص۵۳) (والکـافر وان اظهر الاسـلام اذا جحـد ما یعلم ثبوته من الـدین ضروره کالخوارج والغلاه.)(ارشاد الاذهان، ج۲،ص۲۳۹) صاحب مفتاح الکرامه نیز همین معنا را به اصـحاب نسبت داده که از نظر آنان انکار ضـروری به عنوان ضـروری موجب ارتـداد و کفر است، در عین حال نمی توان اطمینان پیدا کرد که از ابتدا در میـان قـدما انکـار ضـروری مـوجب ارتـداد و کفر به عنوان ضـروری بوده است تـا بتوان ادعـای اجمـاع کرد. مگر اینکه کسـی همچون صاحب جواهر معتقد باشد که فتاوای فقها و نصوصـی که در ابواب مختلف وارد شده و دلالت بر کفر کسـی می کند که ضـرورتی از ضـروریات دین را انکا کرده، مطلق است و اختصاص به انکار آن ضـروری نـدارد که به تکذیب پیامبر منتهی شود. وی پس از نقل سـخن کسانی که معتقدند انکار ضروری در صورت منتهی شدن به تکذیب پیامبر موجب کفر است، می افزایـد: (ان ذلـک کلّه منـاف لمـا عسـاه یظهر من الاصـحاب کالمصـنف وغیره خصوصاً من عبّر بالانکار منهم و ان کان الظاهر ارادته منه الجحود هنا من تسبیب انکار الضـروری الکفر لنفسه حیث اناطوه به حتی نقل عن غیر واحـد منهم ظهور الاجماع علیه من غیر اشاره منهم الی الاسـتلزام المذکور، بل ظاهر عطفهم ایاه علی السـبب الاول للکفر عدمه ....)(جواهر الکلام، ج۶، ص۴۷ و ج۴۱، ص۶۰۱).

[۳۳] وسائل الشیعه، کتاب الطهاره، ابواب مقدمات العبادات باب۲، ح۲؛ ج۱، ص۳۰.

[۳۴] ظاهراً سهوی رخ داده است زیرا او را

از اصحاب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) شمرده اند که تا عصر امام رضا(ع) می زیسته است، و افرادی چون جعفر بن بشیر، حسن بن ایوب، حسن بن محبوب، محمد بن سنان، یحیی بن عمروالزیات وابن ابی عمیر از او حدیث نقل کرده اند. بنابراین از کیسانیه بودن او نیز منتفی خواهد بود، چه اینکه مشاهده نشد که اصحاب رجال چنین نسبتی به او داده باشند.

[۳۵] همان، ص۳۳، ح۱۰.

[۳۶] نجاشی درباره او می گوید: (عبدالله بن سنان بن طریف مولی بنی هاشم یقال مولی بنی ابی طالب و یقال مولی بنی العباس کان خازناً للمنصور والمهدی والهادی والرشید) کوفی ثقه، من اصحابنا جلیل لا ـ یطعن علیه فی شیئ روی عن ابی عبدالله(ع) و قیل روی عن ابی الحسن موسی ولیس یثبت، له کتاب الصلوه الذی یعرف بعمل یوم ولیله و کتاب الصلوه الکبیر و کتاب فی سایر الابواب من الحلال والحرام روی هذه الکتب عنه جماعات من اصحابنا لعظمه فی الطائفه وثقته وجلالته.)(رجال نجاشی، ص۲۱۴).

[۳۷] در باب دوم از ابواب مقدمه عبادات تحت عنوان (باب ثبوت الکفر والارتداد) چهارده روایت از کافی نقل شده که دو روایت که ارتباط بیشتری به بحث پیدا می کرد، در متن نقل شده و بقیه روایات غالباً از نظر دلالت ضعیفتر از دو روایتی است که از داود بن کثیر الرقی و عبدالله بن سنان نقل شد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹